

مراتب معارف الهی

سید مرتضی حسینی شاهرودی

دانش آموزی که بود، علم خود را در علوم دینی و فقهی که به دست آورده بود، در محافل علمی و اجتماعات معارف می‌نشاند. برای این منظور، در کتاب «مراتب معارف الهی» به تفصیل به این موضوع پرداخته است. در این کتاب، مرتباً به بیان معارف الهی در کلیه مراحل و درجات از سطح ابتدایی تا سطح عالی پرداخته است. در این کتاب، معارف الهی را در سلسله مراتب مختلف و در سطوح مختلف بیان کرده است. این کتاب را می‌توان به عنوان «امامت» در علم معارف الهی دانست.

مرتبه اول در معارف الهی، معارف عمومی است که در سطح اولی و در سطوح مختلف بیان شده است. این معارف در سلسله مراتب مختلف و در سطوح مختلف بیان شده است. این معارف در سلسله مراتب مختلف و در سطوح مختلف بیان شده است. این معارف در سلسله مراتب مختلف و در سطوح مختلف بیان شده است.

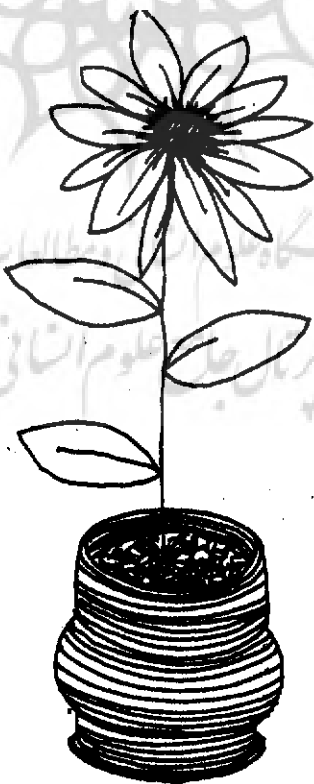
باب الف الف باب «و نیز فرمودند: «اندمجت علی مکتون علم لو ابهت به لاضطر بتم اضطراب الارشیه فی الطوی البعیده».

همچنین فرمودند: «و الله لو شئت ان اخبر کل رجل منکم بمخرجه و مولجه و جمیع شأنه لفعلت و لکن اخاف ان تکفروا فی برسول الله صلی الله علیه و آله. حقایقی وجود دارد که نه کسی را یارای شنیدن آن است و نه کسی توان فهم آن را دارد. این حقایق که اسرار ویژه معارف الهی است، اختصاص به خاندان پیامبر صلوات الله علیهم دارد و هیچ کس را از آن سهم و بهره ای نیست، به همین خاطر است که در پنهان داشتن آن می کوشند.

عموم مردم نه تنها یارای فهم این گونه اسرار الهی را ندارند، بلکه از فهم معارفی که برای آن‌ها ممکن ولی دشوار است نیز پرهیز می کنند. به این خاطر، بیان آن معارف نیز سبب حیرت و تردید آنها می شود؛ از این رو، آن گاه که چیزی از این معارف بر زبان خاندان پیامبر صلوات الله علیهم جاری می شد، مخاطبان با تردید می پرسیدند که: آیا غیب می گویی؟ چنانکه از حضرت امیر مؤمنان صلوات الله علیه پرسیدند.

حضرت فرمود: این غیب نیست بلکه از صاحب علمی، فرا گرفته ام. به گفته برخی از عارفان بزرگ، مقصود از صاحب علم، حضرت ختمی مرتبت است. نمونه های فراوان از پرهیز اولیاء خدا از افشاء اسرار الهی، در اخبار و روایات وجود دارد که هم نشان دهنده این نکته است که همه مراتب معارف الهی برای همگان مناسب و سودمند نیست؛ هم همگان توانایی فهم آن را ندارند؛ نه می توان از همگان دریغ داشت و نه

رواست و نه شدنی. در قالب مفهوم و زبان نمی گنجد تا برای دیگران بیان شود یا دیگران آن را فهم کنند. سر و ویژه است. سر بودن آن، بیان ناپذیری و نیز فهم ناپذیری آن را به همراه



دارد. پس در موضوعات مختلف معارف دینی، حقایق و دقیقیتی وجود دارد که اختصاص به مقام حضرت ختمی مرتبت و اوصیاء ختمیین صلوات الله علیهم اجمعین دارد.

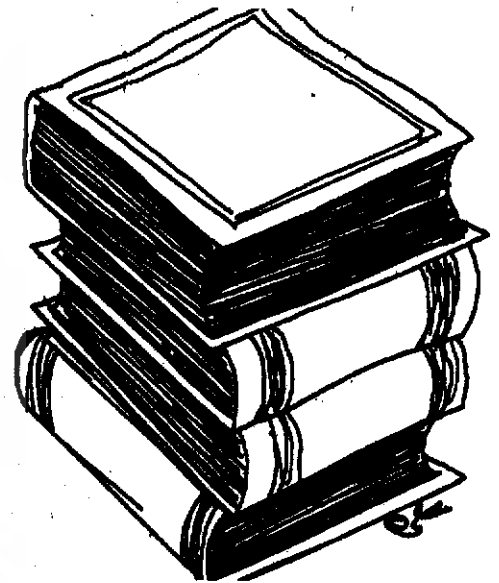
امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمودند: «لقد علمنی رسول الله الف باب من العلم یفتح الله کل

سری بودن برخی از معارف الهی معارف الهی، رمز و رازهایی دارد که بیان آنها برای دیگران منع شده است. این رازها مربوط به توحید، ولایت، انسان و معاد است. به تعبیر دیگر، معارف الهی دارای سطوح مختلف است؛ همان گونه که انسان دارای سطوح مختلفی است، سطوحی که با سطوح مختلف و طبقات متعدد انسان ها مطابقت دارد. چنانکه خواهیم گفت برخی از این معارف، ویژه وجود مبارک حضرت ختمی مرتبت و خاندان پاک اوست و هیچ کس حتی انبیاء و اولیاء نیز استعداد دستیابی به آن را ندارند، چنانکه آن حضرت فرمودند: مرا با خدا وقتی است که هیچ کس را در آن سهمی نیست، نه ملائک مقرب در آن شریکند و نه انبیاء مرسل. گویی این سخن، اشاره به این نکته دارد که این اسرار در وقت و حالی بر او آشکار می شود و این انوار در مرتبه ای بر او پدیدار می گردد، که از تعلقات جسمانی و روحانی، حتی از نبوت و رسالت نیز مجرد می یابد، در حالی که نه چون حال ملائک مقرب است تا آنان با وی شریک باشند و نه چون حال انبیاء مرسل است تا رسولان الهی با او همتا باشند. حالی است فراتر از حد نبوت و رسالت و قرب ملائک؛ مقامی است که جزیریل در مورد آن می گوید: «لو دنوت انلما لاخترقت». و در این صورت دیگر جزیریل وجود نخواهد داشت. در این وقت است که اسراری بر آن حضرت آشکار و نمایان می شود که ویژه اوست و هیچ یک از مخلوقات الهی در آن سهمی ندارند.

پیداست که افشای چنین رازی بر دیگران نه

می توان برای همگان آشکار و نمایان ساخت. برای هر فرد یا گروهی، باید اندازه مناسب همان ها را بیان داشت. به تعبیر ملای رومی:

جمله گفتند ای حکیم رخنه جو
این فریب و این جفا با ما مگو
چارپا را قدر طاقت بار نه
بر ضعیفان قدر قوت کار نه
دانه هر مرغ اندازه وی است
طعمه هر مرغ انجیری کی است
طفل را گرنان دهی بر جای شیر
طفل مسکین را از آن نان مرده گیر
چون که دندان ها برآرد بعد از آن
هم بخود گردد دلش جوای نان
مرغ پر نارسته چون پران شود
لقمه هر گربه دران شود
چون برآرد پر پیرد او بخود
بی تکلف بی صغیر نیک و بد
نمونه های از روایات را که به نوعی دلالت بر این امر دارد، به اختصار بازگو می کنیم:



۱- کمیل از امیر مؤمنان صلوات الله علیه پرسید: حقیقت چیست؟ حضرت فرمود: تو را چکار با حقیقت؟ یعنی تو کیستی که از حقیقت پرسش می کنی، در حالی که شایسته آن نیستی. کمیل گفت: مگر من از یاران ویژه و از اصحاب سر تو نیستم؟ حضرت فرمود هستی ولی بیش از نمی از دریای موج علوم من به تو می رسد. آری تو از یاران ویژه من هستی ولی شایسته چنین اسرار و رموزی نیستی، زیرا بیان چنین اسراری برای تو زیان آور است زیرا تو تاب تحمل بیش از اندازه وجودت را نداری و این اسرار بیش از اندازه توست. کمیل پرسید: آیا کسی چون تو، نیازمندی را برانی؟ کسی مانند تو که بر علوم و حقایق احاطه داری و ظرفیت و استعداد هر نیازمندی را می دانی: نیازمندان را از حق خویش محروم سازی و از دستیابی به مقصودشان بازداری؟ به خدا قسم چنین نیست، تو و مانند تو، هر کس را به قدر فهم و استعدادش، آموزش دهی. حاصل آنکه علی رغم این که کمیل از یاران

ویژه امیر مؤمنان صلوات الله علیه است که در خلوت و تاریکی و شب هنگام از تعالیم ویژه آن حضرت بهره ها برده است، ولی باز هم استعداد دستیابی به اسرار ویژه را ندارد؛ از این روست که حضرت در پایان این گفت و گو، وی را به خاموش کردن چراغ امر نمود، یعنی وی را به سکوت و پرهیز از گفت و گو فرمان داد، بدین جهت که آنچه قابل گفتن بود گفته شد و این یعنی پایان و مرز توانایی کمیل در فهم معارف الهی که البته کمتر کسی نیز به پایه او می رسد.

۲- در اشعاری که منسوب به امام سجاد صلوات الله علیه است، چنین آمده است که:
انی لاکنم من علمی جواهره
کیلا بری الحق ذو جهل نیفتنا
و قد تقدما فیها ابو حسن
مع الحسین و وصی قبله الحسن
فرب جوهر علم لو ابوح به
لقیل لی: انت ممن یبعد الوثنا
و لاستحل رجال مسلمون دمی
پرون اقیح ما یاتونه حسنا

فیض کاشانی در مقدمه کتاب «وافی» و نیز در «الاصول العقلیه»، اشعار یاد شده را به آن حضرت نسبت می دهد. همچنین محدث ارموی، در تعلیقه بر آن، نسبت این شعار به حضرت امام زین العابدین صلوات الله علیه را مشهور می داند و مؤلف «الغدیر» نیز آن را از آن حضرت می داند. گوهرهای گرانهای دانش خویش را پنهان می سازم مبادا که حقیقت بر نادانی آشکار گردد و با ما درآویزد. امیر مؤمنان و امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم در داشتن این گوهرها پر من پیشی جسته اند. بسا دانش ارجمندی که اگر آن را آشکار سازم مرا از بت پرستان خواهند خواند. مردمانی مسلمان، ریختن خون مرا روا خواهند داشت که زشت ترین کارهایشان را پسندیده می دانند.

گوهرهای گران بهایی از دانش را، از افراد نادان و کم ظرفیت پنهان می کند بدین خاطر که آشکار ساختن آن، چیزی جز رنج و زحمت بلکه آشوب و فتنه به دنبال ندارد. به علمی آگاهی دارد و افشاء نمی کند که پیش از او، امیر مؤمنان، امام حسن و امام حسین صلوات الله علیهم بدان آگاه بودند. چه گوهرهای علمی گرانمایه ای نزد اوست که اگر زبان به آن بگشاید، او را به بت پرستی متهم می سازند و مسلمانان که زشت ترین کارهای خود را نیک و پسندیده می دانند، ریختن خون او را به اتهام بت پرستی، روا می دانند.

۳- امام سجاد صلوات الله علیه فرمودند: لو علم ابوذر ما فی قلب سلسان لقتله و لقد آخی رسول الله صلوات الله علیه بینهما، فما ظنکم بسائر الخلق به راستی اگر دو یار و دو برادر آن چنان به هم نزدیک بودند که رسول خدا صلوات الله علیه میان آنها عقد اخوت و پیمان

برادری ایجاد کرد، این اندازه متفاوت باشند که آنچه یکی (سلمان) عین ایمان و حقیقت می داند، دیگری (ابوذر) عین کفر و باطل می شناسد، دیگر مردمانی که این اندازه هم به یکدیگر نزدیک نیستند، چگونه خواهند بود؟

۴- به خاطر آگاهی او پس قرنیه بر اسرار الهی بود که به چنان شایستگی و بزرگی رسید که رسول خدا صلوات الله علیه درباره او فرمودند: و انی لانشق روح الرحمن من طرف الیمن، و ورد «من ناحیه الیمن» و من قبل الیمن، و قد سألہ سلمان عن هذا الشخص فقال له (ع): ان بالیمن لشخصاً یقال له اویس القرنی، یحشر یوم القیمة امة واحدة، یدخل فی شفاعته مثل ربیعة و مضر، ألا راه منکم فلیقرأ عنی السلام.

۵- رسول خدا صلوات الله علیه فرمودند: انا معاشر الانبیاء امرنا ان نکلم الناس علی قدر عقولهم. اظهار اسرار معارف الهی برای افراد ناشایست، خلاف ادب و شریعت است، اما بیان آن برای افراد شایسته و مستعد، عین ادب است. چنانکه گفته شده است:

و آداب ارباب العقول لذی الهوی
کآداب اهل السكر عند ذوی العقل
و قیل:

و من منح الجهال علماً أضاعه
و من منع المستوجبین فقد ظلم

اقتضای ادب آن است که اسرار معارف را جایی آشکار کنیم که نه به معارف ستم شود و نه به مخاطب. بیان آن برای ناهلان و ناشایستگان، ظلم است و دریغ داشتن آن از شایستگان نیز ظلم است؛ از این رو، باید راه میانه را برگزید و به هر کسی به اندازه توان و استعدادش، راز گویی کرد.

مراتب معارف الهی

همان گونه که هستی مراتب متعدد و مختلف دارد، انسان نیز از چنین مراتبی برخوردار است. اگر هستی دارای احدیت، و احدیت، اعیان ثابته، ارواح مطهره، نفوس قدسیه و طبیعت است، انسان نیز دارای طبع، نفس، قلب، روح، سر، خفی و اخفی است. هر یک از مراتب یاد شده انسان، کمالات و مقتضیات مناسب خود را دارد به گونه ای که اگر به دست نیابد، به کمال شایسته خود نرسیده است و چون مهمترین یا تنها کمال ویژه انسان، معرفت است. بنابراین، معرفت های ویژه آدمی نیز دارای مراتب متعدد است و نیز از آنجا که بعثت پیامبران و فرود آمدن معارف و حیاتی بر آنها برای رساندن انسان به کمال شایسته و ویژه اوست، پس معارف الهی، خواه وحی باشد یا حدیث، مراتبی به تعداد مراتب وجود انسان دارد و هر یک از آنها، مرتبه مربوط به خود را تکمیل و انسان را شایسته وصول به آن می سازد.

انسان ها با توجه به این که کدام یک از استعدادهای خود را به فعلیت رسانده اند و کدام مرتبه از معارف الهی را به دست آورده اند،

دسته بندی می شوند. برخی به خاطر غلبه جنبه های طبیعی آنها بر سایر مراتبشان، اهل طبیعت هستند و برخی به خاطر ظهور تمامتر مرتبه نفسانیشان، اهل نفس اند و همین گونه هر کس به فراخور جنبه غالب و مرتبه ظاهرش، با کمالات معینی تناسب بیشتر دارد و به همین جهت توانایی دستیابی به مرتبه ای از معارف الهی را دارد که با مرتبه وجودیش تناسب بیشتری دارد.

اگرچه مراتب هستی یا معارف الهی یا انسان به هفت مرتبه شهرت یافته و بسا مدلل گشته باشد ولی این عدد به معنی انحصار نیست، بلکه نشان از کثرت است، یا نشان از محدودیت واژگان بشری و آنچه قابل گنجایش در آن است، هست. هر یک از این مراتب هفتگانه، دارای مراتب بسیاری است که از توصیف و شناسایی تفصیلی انسان عرفی یا عوام و خواص، بیرون است. مراتب معارف الهی نیز همین گونه است. این مراتب اگرچه به چهار یا هفت یا بیشتر از آن تقسیم شده است ولی منحصر در آنها نیست. به همین جهت است که در عین حال که در برخی از روایات، مراتب کتاب خدا به چهار مرتبه نامبردار شده است، در روایات دیگر، به بطون بسیار به دریایی ژرف و بیکران تشبیه شده است و هر یک از این مراتب، چنین ویژگی را دارد. به عنوان نمونه:

امام صادق صلوات الله علیه فرمودند: ان کتاب الله علی اربعة اشياء، علی العبارة و الاشارة و اللطائف و الحقایق. فالعبارة للعوام و الاشارة للخواص و اللطائف للاولیاء و الحقایق للانبیاء. در این حدیث شریف، مراتب معارف قرآنی به چهار دسته تقسیم شده است ولی در روایات دیگر، برخی از مراتب آن را چنان ژرف و گسترده و دقیق دانسته اند که خلق از دستیابی به آن ناتوان است. به عنوان نمونه:

امیر مؤمنان صلوات الله علیه نقل کرده است، می تواند نمی از دریای بیکرانه آن بیابد و نه بیشتر؛ زیرا این مرتبه از معرفت به مرتبه الوهی و وجودی اختصاص دارد، نه مرتبه خلقی و امکانی. روایات مربوط به تعلیم اولیاء محمدیه صلوات الله علیهم، که بدان اشارتی شد و نیز روایات طینت و بطون قرآن و حقیقت پیامبر و خاندان او صلوات الله علیهم، همین گونه است.

آنچه به مرتبه الوهی و وجودی اختصاص ندارد نیز میان همه عالمان و متعلمان مشترک نیست؛ زیرا خود مرتبه خلقی نیز دارای مراتب بسیاری است که هر یک از این مراتب، توانایی دستیابی به برخی از مراتب معارف الهی خلقی را دارند.

شرح مراتب علوم و معارف الهی به منظور آشنایی کوتاهی با جایگاه عارفان بزرگی همچون آیت حق، قاضی طباطبایی، مقصود اصلی این نوشتار است که اینک آن را می گیریم.

چنان که پیشتر اشاره شد، معارف الهی، مراتب بسیاری دارد که در وصف نگنجد و انسان عرفی

نه توان گفتن آن را دارد و نه توان شنیدن آن را. ولی آب دریا را اگر نتوان کشید هم به قدر معرفت باید چشید، از اینرو در حد ظرفیت این نوشتار، به برخی از آن مراتب می پردازیم:

مرتبه ویژه احدیت

همان گونه که ذات احدی خدای متعال، فراتر از هر عقل و کشف و شهودی است. هر یک از اوصاف او نیز همین گونه است، یعنی هر یک از آنها اگرچه دارای مراتب متعدد و بی پایانی است که سبب پیدایش کثرت خلقی شده است و هر یک از آنها با یکی از آن مراتب ارتباط دارند، ولی مرتبه وجودی آن، ویژه ذات اقدس اوست. به تعبیر دیگر، ذات و حقیقت و کنه علم، حیات، قدرت و دیگر صفات او، نه قابل تعلق به خلق است و نه قابل ادراک برای خلق، این همان مرتبه حقیقت سر الوهی است که در حدیث شریف قدر بدان اشاره شده است.

همین مرتبه است که مهر ازلی الهی بر آن

* قدر از اسرار الهی است، هم خود در حجاب است و هم برای بسیاری از معارف دیگر که خدای متعال آن را پوشیده نگهداشته، حجاب است بلکه پوشیدگی، ذاتی آن است.

خورده است و کسی توان گشودن آن را ندارد و با همین حقیقت است که خلق از حق، تمایز و تفاوت می یابد. این مرتبه از هر آنچه نام خلق را می توان بر آن نهاد، پوشیده و پنهان است مگر آنکه جنبه خلقی او در جنبه ربی اش مغلوب و مستهلک شده باشد، به گونه ای که میان او و خدای متعال تفاوتی نماند و به مقام فنای ذاتی و محو حقیقی رسد. در این صورت، به تعبیر سراسر پاک و مقدس ولی الله اعظم روحی و جسمی له الفدا، می توان گفت، میان آن دو تفاوتی نیست؛ چون دویی نیست تا تفاوتی باشد. آن حضرت در توفیق مبارک خود در اعمال ماه رجب چنین فرمود:

... لا فرق بینک و بینهم الا انهم عبادک ...

در هر صورت، مرتبه ای از علم وجود دارد که ویژه ذات اقدس خدای متعال است و خلق به هیچ روی در آن شریک نیست.

مرتبه ویژه پیامبر و خاندان او

همان گونه که اولین مرتبه خلقت و امکانی،

حقیقت و نور وجود پیامبر و خدان او صلوات الله علیهم است، اولین مرتبه علم و معرفت و نخستین تعیین و مرتبه نزولی آن نیز به آن خاندان تعلق دارد. براساس روایات بسیاری، آفرینش خاندان پیامبر صلوات الله علیهم، اولین مرتبه خلقی هستند و بی واسطه به دست خدای متعال آفریده شده اند و آفرینش دیگر مخلوقات و حتی انسان ها به واسطه آن خاندان و به دست توانای آن ها انجام گرفته است. به عنوان نمونه:

امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمود: انا صنائع ربنا و الناس بعد صنائع لنا و حضرت مهدی روحی و جسمی له الفدا فرمود: نحن صنائع ربنا و الخلق بعد صنائعنا.

به حکم تقدم علت بر معلول و علت آنان برای دیگر آفریدگان، آنان بر همه خلق تقدم دارند و دیگر موجودات بدون استثنا از آنان متأخر بوده و هستند. پس در مرتبه وجودی آنان، هیچ موجودی وجود نداشته و ندارد. به همین جهت، مرتبه ای از علم که بر سایر موجودات پیشی دارد، ویژه آنهاست و کسی را در آن سهم و بهره ای نیست. ابوصامت، از امام جعفر صادق صلوات الله علیه چنین نقل کرده است:

سمعت ابا عبدالله علیه السلام يقول: ان حدیثنا ما لا یحتمله ملک مقرب و لانی مرسل و لاعبد مؤمن قلت: فمن یحتمله؟ قال: نحن نحتمله ...

همان گونه که محمد بن سنان از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است، فرشتگان غیر مقرب، پیامبران نیز بر دودسته دسته اند: الف: پیامبران دارای رسالت ب- پیامبران بدون رسالت. مؤمنان نیز بر دودسته اند: الف- مؤمنان دل آزموده ب- مؤمنان دل نیازموده.

هر یک از دسته های دوگانه که به اختصار در کلام شریف معصومین علیهم السلام مطرح شده است، جایگاه ویژه خود را دارند. مقرب بر غیر مقرب، رسولان بر غیر رسولان، دل آزمودگان بر دل نیازمودگان، برتری و تقدم دارند. آنچه را که اینان که تقدم و برتری دارند نداشته باشند یا توانایی دریافت آن را نداشته باشند به دیگران نمی رسد.

پس معنی حدیث امام صادق صلوات الله علیه به نقل از ابوصامت، این است که مرتبه ای از علم وجود دارد که نه فرشتگان مقرب تاب تحمل آن را دارند، نه پیامبران مرسل و نه مؤمنان دل آزموده، تا چه رسد به دیگران.

ابوصامت پرسید علمی که هیچ مؤمن، پیامبر و فرشته ای تاب تحمل آن را ندارد، از آن کیست؟ آن حضرت فرمود: آن علم از آن ماست ...

با توجه به آنچه که درباره جایگاه وجودی خاندان پیامبر صلوات الله علیهم اجمعین به اشارت مطرح کردیم، پیداست که آنان علم ویژه خود را داشته باشند، چنانکه هر کمال وجودی را نیز به طور مختص دارند و آن اولین مرتبه تعیین هر کمال وجودی یا نخستین مرتبه نزول آن است.

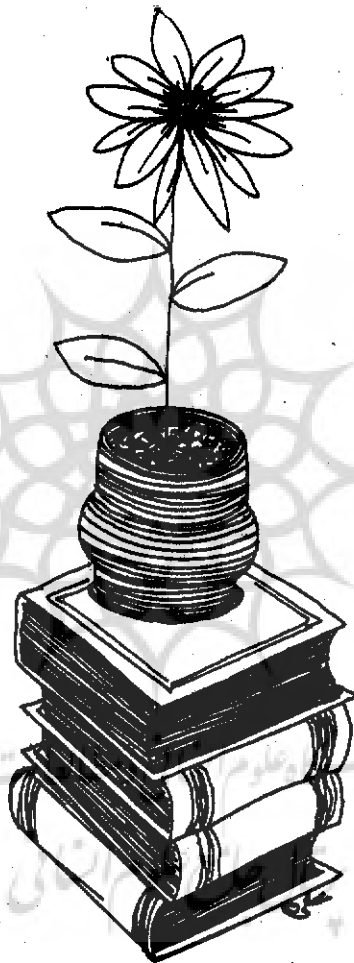
همان گونه که خاندان پیامبر صلوات الله علیهم، خلق بی واسطه خدای متعال و ظهور و تجلی مستقیم ذات یا صفات ذاتی اویند و دیگر آفریدگان، خلق با واسطه یا تجلی اسماء جزئی اویند، خاندان اهل البیت (ع) نیز هم ظهور و تجلی مستقیم یا خلق بی واسطه دارند و هم ظهور و تجلی و خلق با واسطه. روایات طنیت را می توان شاهدی بر این دانست. اگر به ذهن، نزدیک نیست می توان به تعبیر دیگر چنین بیان کرد: خاندان پیامبر صلوات الله علیهم برترین و کامل ترین مخلوقات خدایند و دیگر موجودات به اندازه شباهت و همانندی به وجود و کمالات و صفات وجودی آنها، از کمال برخوردارند. پس آنان که بیشترین شباهت به خاندان پیامبر صلوات الله علیهم دارند و از کمالات و ویژگی های وجودی آنها، بیشترین سهم را دارند، نزدیکترین خلق به آن خاندان پاک نیز هستند.

این دسته از انسان ها به خاطر نهایت قرب و شباهت به آن خاندان، برترین و کامل ترین موجودات، پس از آن خاندان، و به جهت استعداد و شایستگی دریافت معارف ژرف و بلندی را دارند که دیگران از دریافت آن ناتوان و محرومند. اینان حتی بر فرشتگان مقرب، انبیا و مرسل و مؤمنان دل آزموده، تقدم و تعالی دارند و در نتیجه، سهم آنان از معارف زلال آسمانی و الهی از دیگران بیشتر است. آنچه را که این گروه دارند و می توانند داشته باشند، حتی از دسته فرشتگان مقرب نیز بیشتر است، چه رسد به غیر آنها.

ابو صامت از امام صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که آن حضرت فرمود: ان حدیثنا صعب مستصعب، شریف، کریم، ذکوان، ذکی و عر لایتحملة ملک مقرب و لانبی مرسل و لامؤمن ممتحن، قلت: فمن یحملة جعلت فداک؟ قال: من شننا یا ابا؟ قال ابو صامت: فظننت ان لله عبدا هم افضل من هؤلاء ائله

این حدیث شریف که در میان دیگر روایات همچون یاقوت سرخ، کم نظیر است و این کم نظیری نیز به خاطر فقدان مخاطب بوده است. تصریح دارد که حدیث و گفته و علم خاندان پیامبر صلوات الله علیهم، از چنان شرافت، کرامت، پاکی، خلوص و عظمت برخوردار است که حتی ملائک مقرب و انبیا مرسل و مؤمنان ممتحن نیز یارای درک و تحمل آن را ندارند چه رسد به دیگران. این مرتبه از علم و معرفت، غیر از مرتبه پیشین است که اختصاص به آن خاندان داشت بلکه مرتبه ای است که به کسانی تعلق می گیرد که مشیت آن خاندان به آنها تعلق گرفته باشد و آنان شبیه ترین خلق به آن خاندان هستند و به گمان نویسنده، آنان کسانی هستند که در محبت خالصانه و صادقانه و ابراز آن نسبت به آن خاندان پاک، به غایت قصوی و نهایت مسیر و آخرین منزل رسیده باشند. (رزقنا الله تعالی و جمیع

مقصود از این مرتبه از علم و معرفت، آن گونه که برخی گفته اند، نیست. به نظر آنان، منظور از این حدیث یا علم و معرفت، امور غریب و شگفت آوری است که همگان تاب تحمل آن را ندارند بدین خاطر که امور شگفت آور حتی اگر قابل پذیرش نباشد و نتوان آن را فهمید، می توان در برابر آن تسلیم بود و به درستی آن اعتراف کرد. چنانکه معجزات و کرامات را نمی توان فهمید و به حقیقت آن دست یافت ولی می توان بدان اعتراف کرد و پذیرفت، در حالی که این گونه علم و معرفت که مورد بحث است از حوزه اقرار و اعتراف دیگران نیز بیرون است، چنانکه پس از این در مرتبه چهارم بدان اشاره خواهیم کرد.



مقصود از این علم که کسی جز آن که مورد تعلق مشیت حکیمانه خاندان پیامبر صلوات الله علیهم قرار گرفته باشد، بدان دست نمی یابد و حتی بدان اعتراف و اقرار نمی کند. آن مرتبه از ظاهر و باطن حقیقت توحید است که همگان و حتی گروه های سه گانه نامبرده نیز نه توان نیل به آن را دارند و نه توان اعتراف به آن را زیرا ایمان، اقرار و اعتراف، فرع بر فهم و ادراک است و چون تنها فهم یک دسته بدان می رسد، تنها همان ها بدان اقرار و اعتراف می کنند.

به گفته برخی مقصود از این حدیث و علم، آن مرتبه از حقیقت توحید است که از فهم گروه های سه گانه نامبرده، فراتر است و اختصاص به پیامبر و خاندان پاک او صلوات الله علیهم دارد، نه امور

غریب و شگفت آور. در اینکه مقصود آن، امور شگفت آور نیست، جای تردید نیست و می توان با توجه به احادیث دیگر این باب، آن را قطعی و بین دانست ولی این که این درجه از علم و فهم همان درجه ویژه پیامبر و خاندان پیامبر صلوات الله علیهم است، بر این اساس قابل درک و پذیرش است که عبارت: «نحن نحملة» از حدیث پیش گفته و عبارت «من شننا» از حدیثی که اینک مورد بحث است، به یک معنی باشد.

در حدیث پیشین، آن گاه که ابوصامت درباره علمی که گروه های سه گانه تاب تحمل آن را ندارند می پرسد. امام صادق صلوات الله علیه، فرمود: «نحن نحملة» که نشانگر آن است که این علم ویژه آن خاندان است ولی در حدیث مورد بحث، پس از همین پرسش، فرمود: «من شننا» که نشانگر آن است که این مرتبه به کسانی تعلق می گیرد که خاندان پیامبر صلوات الله علیهم بخواهند اینکه گفته شود متعلق «من شننا» خود آن خاندان هستند دور از ذهن است، بلکه برای ذهن قاصر نویسنده، قابل تعقل نیست به ویژه اینکه ابوصامت در پایان این حدیث شریف می گوید: فظننت ان لله عبدا هم افضل من هؤلاء الثلاثة. این که ابوصامت مخاطب چنین حدیث ژرف و گرانی قرار گرفته است، نشان دهنده میزان فهم اوست، چه اینکه خاندان پیامبر صلوات الله علیهم با هر کس به میزان فهم او سخن می گویند چنانکه زیر عنوان، منع از افشای اسرار، روایات بلند و ژرفی وجود دارد.

کسی که چنین درکی دارد که از علم و مراتب علم می پرسد و می فهمد، کسی نیست که نداند پیامبر و خاندان پیامبر صلوات الله علیهم برترین خلق خدا هستند و مثلاً روایات بسیاری را که در این زمینه وارد شده است، نشنیده باشد و حال آنکه می گوید: دانستم که خدا بندگانی دارد که از این سه دسته برترند. اگر مقصود از کسانی که برتر از این سه دسته اند، خاندان پیامبر صلوات الله علیهم باشند، ابوصامت و مانند او، پیش از آنکه این حدیث را بشنوند، می دانستند، زیرا برتری آنان بر دیگر بندگان خدا چیزی نبود و نیست که از چشم خواص از شیعیان خاندان پیامبر صلوات الله علیهم پوشیده مانده باشد.

باتوجه به این شواهد که اولاً در مراتب هستی، امکان وجود مرتبه ای بلکه مراتبی میان مرتبه وجودی پیامبر و خاندان او صلوات الله علیهم و مرتبه گروه های سه گانه، ممکن است و نه تنها دور از ذهن نیست بلکه بنا بر مراتب متعدد بلکه بی شمار آن، فرض چنین مرتبه ای قطعی است. دوم اینکه میان دو عبارت «نحن نحملة» و «من شننا» تفاوت بسیار است.

سوم اینکه، گفته ابوصامت شاهدی بر فهم او نسبت به چیزی است که پیش از شنیدن این حدیث شریف نمی دانست و آن برتری خاندان پیامبر صلوات الله علیهم بر دیگران نیست، زیرا این امر

نه تنها بر ابوصامت بلکه بر فروتر از او نیز پوشیده و پنهان نیست.

چهارم اینکه، علامه عظیم القدر (که از شاگردان عارف و اصل و آیت کامل، حضرت آقای قاضی طباطبایی رحمه الله علیهما بوده و این مقاله به عنوان اظهار ارادت به ساحت قدسی این استاد عالیقدر نوشته شده است) در تعلیقه خود بر یکی دیگر از احادیث مربوط به این موضوع، پس از آنکه درجه ای از علم و فهم به معارف الهی و اقرار به معارف خاندان پیامبر صلوات الله علیهم را به حقیقت دین که کمال توحید یعنی ولایت است، تفسیر می کند و فهم و اقرار به مرتبه کامل آن را ویژه ملائک مقرب و انبیاء مرسل و مؤمنان ممتحن می داند، عبارتی دارد که شاهدی بر آنچه گفته شد، هست. وی می گوید: ولا ینال المرتبة الكاملة منها الا من ذکروه بل ینظر من بعض الاخبار ما هو اعلی من ذلک و اعلی مرتبه ای از علم وجود دارد که جز گروههای سه گانه یاد شده، بدان اقرار و اعتراف نمی کنند. علاوه بر آن، مرتبه دیگری نیز وجود دارد که والاتر و عمیق تر و گرانبهرتر از آن است، این مرتبه که به تعبیر مرحوم علامه اعلی و اعلی است و حتی گروههای سه گانه بدان اقرار و اعتراف ندارند، مربوط به کیست؟ روشن است که نمی تواند مرتبه ویژه خاندان پیامبر صلوات الله علیهم باشد زیرا اگر این مرتبه ویژه آنها باشد، دیگر اقرار و اعتراف و ایمان به آن برای آنها معنی نخواهد داشت. اگر مرتبه بالاتر، همان مرتبه ویژه آنها باشد، ایمان به آن، ایمان به خود است که بر فرض که به نوعی توجیه پذیر باشد ولی از لطافت و روانی برخوردار نیست.

حق این است که مراتب علم خاندان پیامبر صلوات الله علیهم چنان متعدد و متعالی و گسترده است که برخی از آن را عوام می فهمند و بدان ایمان دارند، برخی از آن را خواص می یابند و بدان اقرار می کنند. برخی از آن را مقربان و ممتحنان می شناسند و بدان اعتراف می کنند و برخی از آن فراتر از ظرفیت وجودی مقربان و ممتحنان و رسولان است که جمعی دیگر بدان اقرار و اعتراف دارند.

این دسته اخیر از معارف الهی که فراتر از ظرفیت گروههای سه گانه است و مرتبه ای است که جمعی که به «من شئنا» از آنها تعبیر شده است، می فهمند و بدان اقرار می کنند و این غیر از آن مرتبه ای است که ویژه خاندان پیامبر صلوات الله علیهم است و به حکم ویژه بودن، کسی را بر آن آگاهی نیست تا بدان اعتراف و اقرار کند یا نکند. علم مربوط به مرتبه آن خاندان، همان است که حضرت ختمی مرتبت صلوات الله علیه از آن به «علمی ربی و نیز ادبنی ربی و آیت عند ربی تعبیر کرده است و امام صادق صلوات الله علیه از آن به «نحن نحتمله» تعبیر فرموده است.

مرتبه مقربان

این مرتبه از معارف الهی، ویژه سه گروه است: الف- فرشتگان مقرب ب- پیامبران صاحب رسالت ج- مؤمنان دل آزموده. ابو حمزه ثمالی از امام محمدباقر صلوات الله علیه نقل کرده است که: ان حدیثنا صعب مستصعب لایحتمله الا ثلاث: نبی مرسل، أو ملک مقرب أو مؤمن امتحن الله قلبه للایمان. مقصود از صعب، دشواری فهم آن است و

* رسول خدا،

محمد مصطفی (ص)

فرمود: مرا با خداوند

وقتی است که هیچ کس

را در آن سهمی نیست، نه

ملائک مقرب در آن

شریکند و نه انبیاء

مرسل.

مقصود از مستصعب، فزونی دشواری آن است. صعب به شتری گفته می شود که سواری نمی دهد و کسی بر آنها مسلط نمی شود و مستصعب به شتری گفته می شود که با دیدن کسی می گریزد. همچنان که برخی از اشتران صعبند و کسی بر آنها مسلط نمی شود و برخی مستصعبند و کسی به راحتی آنها را نمی بیند، برخی از معارف الهی نیز با استعاره به همین گونه است. درجه ای از آن را کسی نمی تواند به دست آورد و بر آن احاطه پیدا کند و درجه دیگری وجود دارد که کسی نمی تواند یک لحظه بدان نظر کند. این نظر با هر ابزاری که باشد خواه عقل، خواه کشف و خواه شهود، کمندی نیست که بدان رسد.

در برخی از احادیث دیگر، علاوه بر گروههای سه گانه یاد شده، گروه دیگری نیز بیان و بدان افزوده شده است. چنانکه شعیب بن حداد از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که: «ان حدیثنا صعب مستصعب، لایحتمله الا ملک مقرب أو نبی مرسل أو عبد امتحن الله قلبه للایمان. أو مدینه حصینه». شعیب می پرسد مدینه حصینه چیست؟ حضرت فرمود: القلب المجتمع پیش از آنکه به شرح کوتاهی درباره این حدیث شریف بپردازیم، قسمتی از حدیث دیگری را یادآوری می کنم که در توضیح آنچه باید گفته شود، سودمند است.

محمد بن سنان از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده است که فرمود: ان حدیثنا صعب مستصعب، لایحتمله الا صدور منیرة أو

قلوب سلیمة أو أخلاق حسنة.

آیا فهم این مرتبه از احادیث و معارف الهی که خاندان پیامبر صلوات الله علیهم آن را تعلیم داده اند مربوط به سه گروه است یا چهار گروه؟ علاوه بر آن سه گروه کیانند؟

الف- ملائک مقرب، ب- انبیاء دارای رسالت، ج- مؤمنان دل آزموده یا: الف- صاحبان دل های نورانی، ب- صاحبان قلب سلیم، ج- صاحبان اخلاق نیک.

شکی نیست که تعبیر دوم یعنی صدر منیر و قلوب سلیم و اخلاق حسنه، دستکم با ملائک تناسب ندارد؛ زیرا صدر، قلب و مانند آن، از ابزارهای ادراکی انسان است و با موجودات مجردی که علم و ادراک ثابت و تغییر ناپذیر دارند و در نتیجه فاقد ابزار درک و معنی عرفی هستند. تناسبی ندارند. بنابراین، این سه ویژگی یا مربوط به مؤمنان آزموده دل است یا مربوط به مدینه حصین.

توضیح مدینه حصین، به فهم این نکته کمک می کند.

حصن همان دژ یا قلعه مستحکم و نفوذ ناپذیر است. شهرداری حصن، شهری است که همچون قلعه نظامی نفوذ ناپذیر باشد. اطلاق واژه حصین نشان دهنده آن است که معنی حقیقی آن مورد نظر است یعنی چیزی فراتر از قلعه های انسانی که به آسانی نمی توان در آن نفوذ کرد ولی نفوذ پذیر هستند. اگر به موارد اطلاق و استعمال واژه حصن در روایات مربوط به بنیادها و اصول مربوط به ایمان. توجه کنیم، خواهیم دید که این واژه یا در مورد حقیقت ولایت و شکی نیست که توحید در ولایت قلعه نفوذ پذیری است که نه هر کسی می تواند جز از راه آن و با اجازه صاحب آن، بدان وارد شود و نه کسی که در آن قرار دارد، مورد تعرض دشمن قرار می گیرد و نه کسی را بدو دسترسی است.

موارد استعمال واژه حصن

بررسی همه موارد کاربرد این واژه در معارف یاد شده، نه لازم است و نه با این نوشتار تناسب دارد، از این رو تنها به برخی از روایاتی که این واژه در آنها به کار رفته است، اشاره می کنیم:

۱- در دعایی که از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل شده است، آمده است: اللهم ان هذه النفس... و تجعلها فی حصن حصین منیع، لایصل الیها ذنب و لا خطیئة و لا یفسدها عیب و لا معصیة حتی الفاک یوم القیمة و یزگی این قلعه آن است که هیچ گناهی به اهل نمی رسد و یا آنان از انجام گناه به نوعی مصونیت دارند. بنابر این، مصونیت از گناه یکی از آثار ورود در آن است. قلعه ای که چنین ویژگی دارد، چیست؟ در بسیاری از روایات، تقوی، توحید و ولایت به عنوان مصداق این قلعه معرفی شده است.

۲- امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمودند:

اعلموا عبادالله، ان التقوى حصن حصین خویشنداری پرهیزگاری و خدا ترسی قلعه ای مستحکم و نفوذناپذیر است. در جای دیگر درباره تقوی و مراتب آن و ارتباط آن با اسلام، ایمان و ایقان به تفصیل بحث کرده ایم که نمی توان آن را در این مقاله مختصر، حتی به اشاره بازگو کرد. تنها می توان گفت که مقصود از آن تقوی که قلعه نفوذناپذیر الهی است که اگر کسی در آن وارد شود از هر گونه خطا و گناه، وسوسه و خاطره نامطلوبی در امان است و از سوی غرایز درونی و شیاطین بیرونی، به او گزند نمی رسد، همه مراتب آن نیست بلکه آن مراتبی است که با ولایت و توحید تناسب داشته باشد.

۳- رسول خدا صلوات الله و سلامه علیه، توحید را قلعه نفوذپذیر الهی توصیف کرده است، بلکه خدای متعال نیز آن را با واژه های قلعه و نفوذ ناپذیری، توصیف کرده است. به عنوان نمونه: لاله الاالله، انت حصن کل هارب هر که از هر جا بگریزد و بخواهد وحشت خود را به امنیت و نگرانی خود را به آرامش بدل کند، باید به قلعه توحید پناه برد.

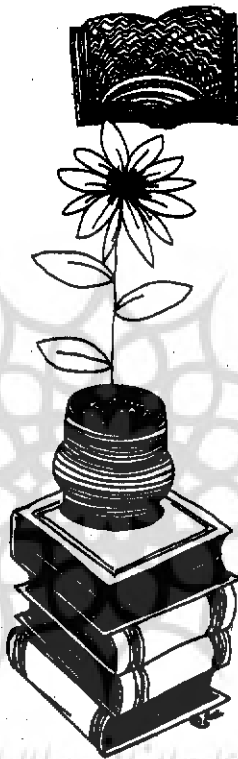
همچنین فرمود: «يقول الله جل جلاله: لاله الله حصنی فمن دخل حصنی آمن من عذابی» در اینکه توحید قلعه مستحکمی است که مانع از رسیدن هر گزندی به اهل آن است، شکی نیست تنها باید به این نکته توجه کرد که تنها بر زبان راندن آن، سبب وصول و ورود در آن نمی گردد. بنابراین، اگرچه آن حضرت از سوی خدای متعال فرمود: کلمه لاله الاالله حصنی فمن قالها دخل حصنی و من دخل حصنی امن من عذابی و گفتن و به زبان راندن این جمله را سبب ورود در قلعه الهی و امنیت از هر گونه آسیبی معرفی کرده است ولی این گفته را با دیگر گفته ها شرح و تفسیر کرد چنانکه از جانب خدای متعال فرمود: من أقرلی بالتوحید دخل حصنی آن که به توحید اقرار کند، وارد قلعه او می شود. اقرار با گفتن به تهایی، تحقق نمی پذیرد چنانکه در ذیل روایات مربوط به دشواری فهم علوم خاندان پیامبر صلوات الله علیهم بارها به این نکته اشاره شده است.

امام جعفر صادق صلوات الله علیه در شرح حدیث امیر مؤمنان صلوات الله علیه که فهم مرتبه ای از علوم آنها را ویژه گروه های سه گانه دانسته است، فرمود: این مقام بر ملائک عرضه شد، ولی تنها ملائک مقرب بدان اقرار کردند؛ بر انبیاء، عرضه شد، تنها رسولان بدان اقرار کردند، بر مؤمنان، عرضه شد و تنها دل آزمودگان بدان اقرار کردند. اگر اقرار، بر زبان راندن بود، به ملائک مقرب اختصاص نداشت.

حتی اگر اقرار، پذیرفتن یا باور کردن بود، باز هم ویژه ملائک مقرب، انبیاء مرسل و مؤمنان آزموده دل نبود؛ زیرا غیر از آنها نیز می توانستند به زبان آورند و بدان ایمان داشته باشند. به زبان

آوردن و اولین درجات ایمان، بر فهم دقیق یقینی متوقف نیست تا چه رسد به شهود یقینی و بالاتر از آن. مگر عموم مردم که به غیب ایمان دارند و ایمان خویش را به زبان اظهار می کنند، نسبت به آن فهم دقیق و عمیق و یقینی دارند. پس اقرار به توحید که شرط ورود در دژ مستحکم الهی است، فراتر از اظهار زبانی آن است. در غیر این صورت ویژه گروه معینی از موجودات فهیم نبود بلکه همگان از آن بهره مند بودند.

از این گذشته، چنانکه یادآوری شد ویژگی این دژ، مصونیت از گناه و خطاست پس کسی که به گناه آلوده است و لغزش های کم و بیشی دارد، وارد این دژ نشده است با اینکه بر زبان خود کلمه



توحید را دارد. اصولاً کیست که کلمه توحید را بر زبان نداشته باشد؟ مگر بر حسب ظاهر، کسی فروتر و خطاکارتر از ابلیس لعین وجود دارد؟ ابلیس با این جایگاه پست و فرودینش، کلمه توحید را بر زبان دارد و مراتب بسیاری از آن را می فهمد که دیگران از فهم آن عاجزند، مانند توحید ذاتی، وصفی و فعلی و حتی عبادی. پس اگر اقرار به معنی گفتن و حتی باور داشتن باشد باید ابلیس هم در دژ مستحکم الهی باشد و از عذاب او در امان باشد و همینطور و به طریق اولی، سایر خلق خدا در این صورت هیچ کس اهل عذاب نخواهد بود. این نکته هم خلاف عقل است و هم نقل، بلکه با بینات و بدیهیات ناسازگار است.

حاصل آنکه واژه «قالها» در روایت دیگر به «أقرلی» تعبیر شده است و در ظاهر، اقرار، بیانگر نوع گفتن و به زبان آوردن است. علاوه بر آن چه گفته شد واژه اقرار نیز با واژه های دیگر تعبیر شده

است به عنوان نمونه: رسول خدا صلوات الله علیه از سوی خدای متعال فرمود: من قاله مخلصاً من قلبه. دخل حصی آنکه کلمه توحید را همراه با اخلاص به زبان آورد، به قلعه مستحکم و نفوذناپذیر من وارد می شود. گفتن، اقرار و گفتن همراه با اخلاص در این روایات، بیانگر یک حقیقت است که در روایات دیگر به عنوان ماندگاری بر توحید تالقای خدای متعال شده است. به عنوان نمونه: آن حضرت از سوی خدای متعال فرمود: من لقینی منکم بشهادة أن لا اله الاالله مخلصاً بها انه قد دخل حصنی... این حدیث شریف، حقیقت مورد بحث را آشکار کرده است. مقصود از قلعه الهی که توحید و لاله الاالله است، توحید همراه با اقرار، اخلاص و لقای خدای متعال است.

در پایان اشاره به حدیث سلسله الذهب که از امام رضا صلوات الله علیه نقل شده است و دیگر شرط آن را که ولایت است، بیان می کند، بسیار با برکت خواهد بود و با نقل آن، به موارد دیگری از کاربرد حصین می پردازیم: آن حضرت پس از بیان حدیث کلمه لاله الاالله حصنی... فرمود: بشروطها و انا من شروطها. نه تنها منظور از آن دژ تسخیرناپذیر، توحید همراه با اخلاص و لقای خداست بلکه این شرط، تنها از طریق خاندان پیامبر و به وسیله آنها به دست می آید.

۴- رسول خدا صلوات الله علیه، ولایت را نیز قلعه نفوذناپذیر الهی معرفی فرموده است. به عنوان نمونه از جانب خدای متعال فرمود: ولایة علی ابن ابی طالب حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی

همان گونه که توحید دژ نفوذناپذیر الهی است و ولایت نیز همین گونه است و چنانکه پیشتر گفته شد، برخی از مراتب تقوی نیز همین ویژگی را دارد و همان گونه که از سخن امام جعفر صادق صلوات الله علیه فهمیده شد. این دژ مانع از رسیدن هر گونه گزند به اهلش می شود، نه به گناهی آلوده می شوند و نه به خطایی. اینک با توجه به معنی حصن و موارد استعمال آن، به شرح واژه مدینه حصینه بازمی گردیم.

واژه حصین هم به معنی فاعلی به کار می رود و هم به معنی مفعولی. اگر به معنی فاعلی باشد، مدینه حصین یعنی شهری که برای اهلش، دژی پایدار است که آنان را از هر گونه گزند ننگه می دارد و اگر به معنی مفعولی باشد، یعنی شهری که در دژ و قلعه مستحکم قرار گرفته است. در معنی نخست، آن شهر دژ است و در معنی دوم در دژ واقع شده است. در هر صورت، به هریک از این دو معنی که باشد برای اهل آن تفاوتی ندارد؛ زیرا آنان در هر دو صورت، یا بی واسطه یا با واسطه در دژ قرار دارند.

با توجه به آنچه گفته شد، مقصود از مدینه حصینه که امام صادق صلوات الله علیه از آن به قلب مجتمع تعبیر فرمودند اهل تقوی، ولایت و

توحید است که به عنوان گروه چهارم و همچون ملائک مقرب و انبیاء مرسل و مؤمنان آزموده دل، از این مرتبه از معارف الهی برخوردارند.

با اشاره کوتاهی به معنی واژه «مجتمع»، این بحث را به پایان می‌بریم: مجتمع در برابر متفرق قرار دارد. دلی که مجتمع نباشد، متفرق است. این تفرقه یا به معنی قرار گرفتن در معرض شک و تردید و اوهام باطل و متأثر شدن از آن است، چنانکه برخی گفته‌اند و یا به معنی عمیق‌تر از آن است.

تفرقه به معنی کثرت است و قلب متفرق یعنی قلبی که به کثرت آلوده شده است، اگرچه شک و تردید و وهم باطل نیز نداشته باشد. قلب پالوده از کثرت همان قلبی است که توجه تام و همه جانبه به وحدت دارد و در واقع از ما سوی الله پیراسته و پاک است، قلبی است که با نوشیدن شراب طهور از دست رحمت خاص خدای متعال، از اغیار غافل می‌شود و به تعبیر امام جعفر صادق صلوات الله علیه، بطهر هم عما سوی الله.

اگر کسی پیش از قیامت ورود به بهشت، جام شراب طهور را از دست رحمت خاص خدای متعال، دریافت کند و بنوشد و از اغیار پاک گردد به گونه‌ای که هیچ گونه تفرقه یا کثرتی در مراتب وجود خود نیاید، به اجتماع رسیده است و وحدت حقیقی را به دست آورده است، خواه آن را مشاهده کند یا نکند چنین کسی جز اهل توحید و ولایت نیست و شایستگی همراهی گروه‌های سه گانه به منظور دریافت این مرتبه از معارف الهی را دارد.

از آنجا که تعیین مصداق دو مرتبه اخیر برای غیر معصوم، نه ممکن است و نه مطلوب، بنابراین از هرگونه حدس و گمانی پرهیز می‌کنیم و پس از اشاره کوتاهی به دو مرتبه دیگر از معارف الهی به توضیح روایاتی می‌پردازیم که نشان دهنده یکی از مراتب پنج گانه معارف الهی است.

مرتبه خواص

این مرتبه فروتر از مرتبه رسولان و فرشتگان و مؤمنان آزموده دل است ولی از مرتبه عوام که پس از این بدان اشاره خواهیم کرد، فراتر است. چنانکه پیشتر در ذیل روایتی مبنی بر اینکه کتاب خدا چهار چیز دارد، گفتیم، معارف دین علاوه بر ظاهر و عبارت، اشارت نیز دارد که خواص از بندگان خدا که فروتر از انبیاء و اولیاء هستند، آن را می‌فهمند.

اینان به ویژه در قصه‌های قرآنی، فهمی دارند که برای دیگران ناشناخته است. به عنوان نمونه، قصه آدم علیه السلام و ابلیس لعین را چنان می‌فهمند که نه با توحید فاعلی خدای متعال ناسازگار باشد و نه با مقام ولایت و خلافت و عصمت آدم علیه السلام و نه با مقام عبادت و علم و احاطت ابلیس لعین. یا در اسرار قدر نکته‌ها دانند که عوام از خلق از فهم کمترین آنها ناتوانند، بلکه شنیدن و تعقل کردن آن با کفر و الحاد آنان

برابر است.

به گفته برخی از عارفان: من عرف سرالقدر، فقد الحد، آن که به اسرار این گونه معارف آگاه شود، به الحاد خواهد گرایید پیداست که مقصود از «من» در این گفته، همه طبقات انسان‌ها و مخلوقات خدای متعال نیستند زیرا برخی از آنها، خود سر قدرند و برخی نیز که فروتر از آنان هستند، آن را تا اندازه‌ای می‌فهمند و بر سکون و آرامش آنها افزوده می‌شود.

از این سینا درباره عبارت یاد شده پرسیدند. وی در پاسخ گفت: ان هذه المسألة من المسائل التي لا يدور الامر موزة ولا يعلم الا مكنونة.

منع از افشای معارف

برخی از آنچه که در معارف الهی به صورت رمز آمده است، نصیب خواص از بندگان خداست. اینان در عین حال که از خواص اند، در میان عوام زیست می‌کنند و احتمال این که به خطا مبتلا شوند و اسرار معارف را افشاء کنند، دور از واقعیت نیست. به همین خاطر است که پیامبر و خاندان پاک آن حضرت صلوات الله علیهم از افشای آن نهی کرده‌اند. پیداست که مخاطب این نهی و بازداشت، فانیان در محبت و مقربان نیستند، زیرا آنان به پیامدهای آن آگاهند و چنانکه گفته شد، آنان از این نظر، در قلعه مصونیت از خطا قرار دارند. بنابراین، مرتبه‌ای فروتر از آنان که ما خواص نامشان نهاده‌ایم، هستند. این نهی‌ها نشان دهنده احتمال خطا در مخاطبان آن است و گرنه به لغو می‌گراید.

البته پیداست که مخاطب این گونه بازداشت‌ها و نهی‌ها، عوام مردم نیستند، زیرا آنان از این گونه رمز و رازها چنان بی‌خبرند، که افشای درباره آنان، معنی ندارد. نهی از افشاء مربوط به کسانی است که اولاً رمزی و رازی را بدانند، ثانیاً احتمال آلوده شدن به خطا و افشای آن در مورد آنان، امری خردپذیر باشد.

امیر مؤمنان صلوات الله علیه فرمودند: القدر بحر عمیق فلا تلجه... طریق و عر و لاتسلکه... اگر مخاطب این کلام را عوام از خلق بدانیم، این کلام رسول خدا صلوات الله علیه را خطاب به خواص آنان می‌دانیم که فرمود: القدر سرالله فلا تظهوروا سرالله. قدر رازی است سر به مهر که افشای آن نباید. منع کردن از افشاء، متوجه کسانی است که توانایی افشاء داشته باشند یعنی به سر قدر دست یافته باشند. اینان چون به سر قدر رسیده‌اند، پس عوام نیستند و چون ممکن است افشاء کنند پس از مقربان نیستند از این رو باید آنها را از این کار بازداشت.

به گفته برخی، جاء الحوامیم سرالله فی السور، اخفی حقیقته عن رؤیة البشر مقصود از بشر در این عبارت، همه انسان‌ها نیست، بلکه کسانی هستند که نه تنها جنبه بشری آنها غالب باشد و تنها دارای

جنبه بشری باشند یعنی عوام.

ابوبصیر و محمدبن مسلم از امام جعفر صادق صلوات الله علیه نقل کرده‌اند که فرمود: خالطوا الناس بما یعرفون و دعوهم مما ینکرون... ان امرنا صعب مستصعب... این گونه نهی‌ها تنها به خاطر حفظ و رعایت مصالح عموم مردم است که تاب تحمل و شنیدن این گونه معارف را ندارند.

نکته‌ها، چون تیغ پولادی است تیز

گر نداری تو سپر، واپس گریز

پیش این شمشیر، بی اسپر میا

از بریدن تیغ را نبود حیا

در عین حال که خواص نباید اسرار معارف الهی را به آنان که استعداد فهم و تحمل آن را ندارند واگذارند یا بازگو کنند، در عین حال نباید آن را از

* حقایقی هست که نه

کسی را یارای شنیدن آن

است و نه کسی توان

فهمش را دارد. این

حقایق، که اسرار ویژه

معارف الهی است، به

خاندان پیامبر (ص)

اختصاص یافته‌اند.

افراد شایسته دریغ دارند به بیان امیر مؤمنان صلوات الله علیه: ان حدیثنا صعب مستصعب، خشن، مخشوش، فانذبوا الی الناس نبذاً، فمن عرف فزیدوه و من انکر فامسکوا کتمان در عین سخاوت؛ دریغ دارید و به اهلس ببخشید. از نااهل دریغ دارید و به اهلس ببخشید.

مرتبه عوام

این مرتبه از آن جهت به عوام توصیف شده است که عموم مردم استعداد فهم و دستیابی به آن را دارند، اگرچه این استعداد در بسیاری از افراد هرگز به فعلیت نمی‌رسد و به همین خاطر است که در علوم رسمی شرعی نیز درجات و مراتب بسیاری وجود دارد. از آنجا که بیشتر مردم با این مرتبه آشنایند و نویسنده آن را در جایی دیگر شرح داده است، از پرداختن مجدد به آن خودداری می‌کنیم.

* فهرست منابع و مآخذ در دفتر مجله موجود است.